

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»
شماره بیست و سوم، بهار و تابستان ۱۳۹۷: ۲۷۴-۲۵۱
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۳۱
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۱۱

گذار از فرد کنشگر به شهروندی عاملیتی تمهیدی برای نارسایی مبانی انسانی‌شناسی رهیافت قابلیت «آمارتیا سن»^۱

* عباس منوچهری

** سعید نریمان

چکیده

رهیافت قابلیت هر چند در نقد مبانی هنجاری و اخلاقی اقتصاد، به‌ویژه اقتصاد رفاه و توسعه از دهه ۸۰ میلادی توسط «آمارتیا سن» به حوزه‌های دانشگاهی راه یافت، با سرعت زیادی توانست در بیشتر حوزه‌های علوم انسانی بسط قابل توجهی بیابد. یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های این رهیافت، به حاشیه رفتن انسان از محور توسعه و رفاه بوده است و نقد عمده‌ای که این رهیافت بر دیگر رویکردها وارد می‌کرد، در نظر گرفتن انسان به مثابه موجودی منفعل در آنها بوده است. به عقیده برخی از منتقدان، این رهیافت هر چند تلاش کرد مفهوم جدیدی از انسان در حوزه اقتصاد ارائه دهد، نتوانست از انسان اقتصادی جریان رایج علم اقتصاد پا فراتر نهد و تنها توانسته است مفهومی انسانی‌تر از توسعه ارائه دهد، نه توسعه برای انسان‌ها.

عمده نقدهایی که بر مبانی انسان‌شناسی این رهیافت وارد شده است، شامل سه نقد نارسایی مفهوم انسان، پیشاسیاسی - اجتماعی بودن و در نهایت فردگرایی روش‌شناختی است. در این مقاله سعی می‌شود ضمن پاسخ به این سه نقد مبتنی بر تعریف عاملیت که آمارتیا سن در رهیافت خود آن را بسط داده است،

۱. این مقاله از پایان‌نامه دکتری «گرایش اندیشه سیاسی»، دانشگاه تربیت مدرس استخراج شده است.

amanoocheri@yahoo.com

* استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس

saeednariman@gmail.com

** نویسنده مسئول: استادیار علوم سیاسی، شورای عالی انقلاب فرهنگی

با گذار از عاملیت کنشگر به شهروندی عاملیتی، تمهیدی نظری-فلسفی برای
نارسایی مبانی انسان‌شناسی رهیافت قابلیت تدوین گردد.

واژه‌های کلیدی: رهیافت قابلیت، آمارتیا سن، انسان‌شناسی، شهروندی و
عاملیت.

مقدمه

رهیافت قابلیت برای اولین بار در دهه ۸۰ میلادی برای نقد جریان رایج توسعه و اقتصاد رفاه، مانند رویکردهای فایده‌گرایی^۱، منبع‌گرایی^۲ و کالایی^۳ تدوین شده است. هدف اصلی این رویکرد، تبیین این مسئله بود که در اقتصاد رفاه و توسعه، این انسان است که باید موضوعیت داشته باشد و دیگر مفاهیم هر چند ممکن است ارزشمند باشند، می‌باید به مثابه ابزاری در خدمت انسان مورد بررسی قرار گیرند. اما رهیافت‌های یادشده در فرایند پرپیچ‌وخم توسعه و رفاه، مفاهیم دیگری مانند درآمد، کالا و... را به عنوان هدف در نظر می‌گیرند و خود انسان به فراموشی سپرده می‌شود (sen, 1980). رویکردی که انسان را به منزله غایت می‌بیند، آنها را به عنوان عوامل فعال و مشارکت‌کننده به حساب می‌آورد. انسان‌هایی که به خودی خود، هم غایت هستند و هم ابزار تولید. این رویکرد با تکیه بر مفاهیمی مانند، قابلیت، عاملیت و کارکرد، سعی در برجسته کردن نقش آزادی‌ها در به‌زیستی می‌کند. رشد روزافزون توجهات اندیشمندان سایر رشته‌ها و نگاه بین‌رشته‌ای به این رهیافت، بیانگر موفقیت آن در اهداف خود بوده است (محمودی، ۱۳۸۵: ۳).

در این مقاله سعی می‌شود با تبیین مفاهیم کلیدی رهیافت قابلیت، عمده نقدهای واردشده بر این رهیافت از منظر مبانی انسان‌شناسی بررسی شود. این نقدها در سه دسته قابل طبقه‌بندی هستند. نخست، نارسایی مفهوم انسان، دوم، پیشاسیاسی و اجتماعی بودن آن و در نهایت ابتدای آن بر فردگرایی روش‌شناختی. نقد دوم و سوم را تا حدود خوبی سن و دیگر اندیشمندان این رهیافت واکاوی و بررسی کرده‌اند و پاسخ‌های قابل قبولی به آنها داده شده است. ولی نقد اول، همچنان پابرجاست.

در این مقاله سعی می‌شود تا با بررسی امکان تحقق نظریه شهروندی سن، مفهوم فرد مورد نظر وی را به شهروند ارتقا داد. در این صورت مفهوم شهروندی که مبتنی بر عقبه عمیق نظری و فلسفی از مفهوم انسان بنا شده است، ظرفیت پوشش ضعف‌های نظری مبانی انسان‌شناسی رویکرد قابلیت را خواهد داشت.

1. utilitarianism
2. resources
3. commodities

رهیافت قابلیت

می‌توان به صورت مختصر گفت که چهار مفهوم کارکرد^۱، قابلیت^۲، عاملیت^۳ و رفاه^۴، مؤلفه‌های اصلی رهیافت قابلیت را تشکیل می‌دهند. سن با مفصل‌بندی جدیدی از ارتباط این چهار مؤلفه با هم و بیان نسبت آنها با دو مؤلفه آزادی و دستاورد سعی کرده است تا در حوزه اقتصاد رفاه و توسعه، طرح جدیدی دراندازد.

مفهوم کارکردها که به طور مشخص ریشه در مفهوم پراکسیس ارسطویی دارد، نشان‌دهنده چیزهایی است که انجام آنها یا نیل به آنها برای فرد ارزشمند است (سن، ۱۳۹۲: ۱). سن «زندگی به دست آمده»^۵ فرد را محصول «اقدامات و بودگی‌های»^۶ (سن، ۱۳۹۲: ۱) فرد تعریف می‌کند و مراد از زندگی به دست آمده، «مجموعه کارکردهایی است که فرد واقعاً به دست می‌آورد» (sen, 1990: 113)^(۱). در نتیجه زندگی را می‌توان برآمده از مجموعه «کارکردهای» به هم مرتبط، متشکل از اقدامات و بودگی‌ها دانست.

سن همچنین مفهوم کارکرد را فراتر از عمل عامدانه گسترش می‌دهد تا هر «وضعیت وجودی فرد»^۷ را در برگیرد (sen, 1985: 10). بدین ترتیب نه تنها انتخاب کردن، بلکه وضعیت ذهنی نیز - اعم از لذت، خستگی و ترس - که با خود عمل همراه است و حتی فرآیندها نیز کارکرد تلقی می‌شود. به همین دلیل کارکرد هر فردی، با وضعیت جسمی (برای مثال آیا وی غذای کافی در اختیار دارد)، وضعیت روانی (برای مثال آیا وی از انجام کارهایی که دوست دارد، لذت می‌برد) و یا وضعیت اجتماعی وی (برای مثال آیا وی برای انجام کارهای مشخصی مانند حضور در گردهمایی‌های اجتماعی، آزاد است یا خیر) مرتبط است (Gore, 1997: 237). بنابراین کارکردها، امور متفاوتی هستند که یک فرد در طول زندگی خویش تمایل دارد به آنها دست یابد و انجام آنها را ارزشمند تلقی می‌کند (sen, 2002: 7).

از سویی دیگر، قابلیت به این امر می‌پردازد که چه اموری سبب می‌شود که فرد چه

1. Functionings
2. Capability
3. agency
4. Well-being
5. achieved living
6. doings and beings
7. state of existence of a person

کارهایی بتواند انجام دهد. به بیان ساده‌تر، قابلیت به آزادی دستیابی یعنی «ترکیبی از اقدامات و بودگی‌های متفاوت» معطوف است (sen, 1993: 31). این مفهوم مستقیماً به اموری می‌پردازد که «فرد می‌تواند انجام دهد» (sen, 1993: 30). گزارش توسعه انسانی متأثر از اندیشه‌های سن، قابلیت را به توانایی زندگی کردن به شیوه‌ای که برای فرد ارزشمند است، تعریف می‌کند (HDR, 1996: 49).

برای سن «کارکرد، دستاورد است، در حالی که قابلیت، توانایی به دست آوردن است» (sen, 1987: 36). به نظر سن، قابلیت می‌تواند بیانگر ترکیبی از گزینه‌های مختلفی باشد که فرد می‌تواند آنها را انجام دهد (سن، ۱۳۸۷: ۱۳۸). از دید سن، قابلیت زمینه‌ساز آزادی‌هاست. آزادی انسان‌ها مبتنی بر قابلیت‌ها و عملکردهای است که افراد در زندگی اتخاذ می‌کنند و دستیابی به آنها برایشان امکان‌پذیر است. بدین‌گونه قابلیت، مجموعه‌ای است از بردارهای عملکردها، که بازتاب آزادی در هدایت نوع زندگی مطلوب او هستند (همان، ۱۳۷۹: ۶۰). درست همان‌گونه که مجموعه بودجه در فضای کالایی تعیین‌کننده آزادی یک شخص در خرید کالاهاست، مجموعه قابلیت‌ها در فضای کارکردها نیز بازتاب آزادی شخص در میان زندگی‌های ممکن است. در واقع قابلیت‌ها، توانایی انتخاب نوع زندگی مطلوب در میان زندگی‌های ممکن را به افراد می‌دهد و نوعی آزادی به وجود می‌آورد که گستره انتخاب‌ها را افزایش می‌دهد.

بنابراین در تعاریف صورت‌گرفته، آنچه فرد می‌تواند انجام دهد، قابلیت و آنچه انجام می‌دهد، کارکرد است. در این تعبیر، قابلیت‌ها بسان مجموعه‌ای از گزینه‌های قابل انتخاب هستند که فرد فقط می‌تواند یکی از این گزینه‌ها را انتخاب کند و گزینه انتخاب‌شده بسان کارکرد یا عملکرد فرد در نظر گرفته می‌شود. همین‌جا می‌توان از امکان‌های متفاوت زندگی صحبت کرد که فرد از امکان‌های موجود دست به انتخاب یک امکان خواهد زد. بنابراین قابلیت عبارت است از امکان‌های مختلف برای چه بودن و چه کردن، یا امکان دست یافتن به چه بودن‌ها و چه کردن‌های مختلف و کارکرد عبارت است از تحقق یکی از این امکان‌ها.

رفاه نیز یکی دیگر از مفاهیم کلیدی در رهیافت قابلیت است. مراد از رفاه آن است که فرد در زندگی خویش تا کجا و به چه میزان از راحتی برخوردار است (sen, 1984:)

202). در اندیشه سن، رفاه یک فرد ناظر به وضعیت فرد است. این وضعیت فرد، یعنی بودگی‌ها و اقدامات او^۱، می‌تواند زاینده تصمیمات خود فرد یا دیگران و یا محصول علل درونی یا بیرونی باشد. رفاه و یا نقطه مقابل آن، عدم رفاه، ناظر به «وضعیت فرد است؛ به‌ویژه امور متفاوتی که وی در زندگی از عهده انجام آنها برمی‌آید» (sen, 1993: 31).

به تعبیر سن، «رفاهی که فرد به‌واقع از آن برخوردار است، اغلب ارتباط نزدیکی با دستاوردهای کارکردی دارد» (sen, 1984: 202). بدین معنا که هرچه دستاوردهای یک فرد مبتنی بر عملکرد و کارکردهایش بیشتر باشد، در نتیجه رفاهش نیز افزایش خواهد یافت. بر همین اساس وی بر این باور است که رفاه یک فرد «به مفهوم ویژه‌ای از آزادی می‌انجامد» (sen, 1984: 202) که سن آن را آزادی رفاه نام می‌نهد. وی می‌گوید: «این نگاه بدین معنا است که یک زندگی خوب، در میان امور دیگر، یک زندگی است که در آن آزادی وجود دارد» (sen, 1984: 202). این آزادی، ناظر بر قابلیت فرد برای انتخاب و برخورداری از مجموعه مشخصی از کارکردهاست. بنابراین دستاوردهای رفاه، همان کارکردهایی هستند که فرد به دست آورده است. در مقابل دستاوردهای رفاه، آزادی رفاه به مجموعه قابلیت‌های یک فرد اشاره دارد.

بنابراین رفاه یک فرد را می‌توان از منظر کیفیت زیست وی (سلامت و هر چیز دیگری که در کیفیت زندگی فرد مؤثر باشد) مورد توجه قرارداد. می‌توان ادعا کرد که کارکردها، سازنده رفاه فرد هستند و برای ارزیابی رفاه فرد، این عناصر سازنده باید بررسی شوند (sen, 1992: 39). بنابراین معیار و شاخص ارزیابی رفاه در اندیشه سن، همان کارکردها هستند و قابلیت‌ها، شاخصی برای ارزیابی آزادی‌ها در نظر گرفته می‌شوند. بدین ترتیب علاوه بر افزایش قابلیت در قالب عاملیت، «توافقات سازمانی و سیاست‌های توسعه و اقدامات مرتبط با آن، باید در نسبت با رفاه انسان‌ها ساخته و در همان نسبت ارزیابی شوند» (Crocker, 2008: 163).

مفهوم عاملیت از سوی دیگر، به توانایی تعقیب و پیگیری اهدافی که برای فرد ارزشمند است یا برای ارزشمند بودن آنها دلایلی دارد، اشاره دارد (Alkire & Deneulin,

31: 2009). یک عامل، کسی است که برای انجام تغییراتی در کیفیت زندگی خود دست به کنش و اقدام می‌زند (sen, 1999: 19) (این مفهوم در ادامه مقاله به عنوان عنصر کلیدی امکان عبور از فرد به شهروندی تبیین خواهد شد).

در نتیجه سن با نقد تعریف توسعه بر اساس رشد اقتصادی و دسترسی به کالاها (sen, 1988: 12-15) مبتنی بر مفاهیمی مانند قابلیت و کارکردها، توسعه را به مثابه فرایند بسط قابلیت‌ها (sen, 2003: 41) می‌داند و آزادی را هم هدف توسعه - وجه ارزشی آزادی که توسعه نمی‌تواند جدا از زندگی مردم و آزادی‌های واقعی آنها باشد - و هم ابزار بسیار مؤثر برای توسعه می‌داند (sen, 2001: 512-513). همان‌طور که مفاهیم کلیدی و نحوه مفصل‌بندی رهیافت قابلیت سن نشان می‌دهد، وضعیت انسان در محور این رهیافت قرار دارد. سن در تعبیر توسعه به مثابه آزادی از مفاهیم و شاخص‌های اقتصادی مانند درآمد ملی، درآمد سرانه و تولید ناخالص ملی فاصله گرفته است و بر توسعه قابلیت‌های انسانی و محور قرار گرفتن انسان در فراگرد توسعه تأکید می‌کند؛ زیرا توسعه، جریانی مداوم، همه‌جانبه و هدف‌دار است که انسان و قابلیت‌های او، محور اصلی آن است.

در این میان، علی‌رغم قائل شدن برای چنین محوریتی، سن آنگونه که بایسته است به خود مفهوم انسان نپرداخته است. این در حالی است که در صورت پردازش نظری لازم در باب انسان، رهیافت قابلیت استحکام نظری بیشتری می‌یابد و ظرفیت‌های نظری و عملی آن بیش از پیش محقق می‌شود. این مسئله از دید منتقدان رهیافت قابلیت دور نمانده است و نقدهایی بر مبانی فلسفی به‌ویژه مبانی انسان‌شناسی آن وارد شده است. سه نقد پیشاسیاسی - اجتماعی بودن، فردگرایی روش‌شناختی و نارسایی مفهوم انسان و فرد از مهم‌ترین نقدهای وارد شده از حیث مبانی انسان‌شناسی به رهیافت قابلیت است. در ادامه این مقاله، نقدها یادشده تبیین و پاسخ سن به این نقدها بررسی می‌شود و مقوله شهروندی عاملیتی به عنوان مبنای نظری و فلسفی مناسب برای پاسخ به این نقدها که در اندیشه سن نیز ریشه‌هایی از آن وجود دارد، معرفی می‌شود.

الف) پیشاجتماعی و سیاسی بودن (انتزاعی بودن)

انتقاد اول معطوف به این ادعاست که مفهوم رفاه انسانی سن، امری پیشاجتماعی

است. طبق گفته گاسپر، علت آن است که نظریه سن در بستری از گفت‌وگوی‌های در حال پیشرفت با جریان رایج اقتصاد شکل گرفته است. بنابراین برای تفکر درباره ویژگی‌های مهم زندگی اجتماعی فرد، بنیانی نارسا ارائه می‌دهد (Gasper, 2004: 181).

الکایر، این مسئله را اینگونه توضیح می‌دهد: «در غیاب قابلیت‌هایی که به صورت واقعی بتوان آنها را شناسایی کرد، چیزی برای راهنمایی مجریان توسعه وجود ندارد. از منظر سیاسی، یک سیاست انتزاعی می‌تواند از برنامه‌های نامناسب رنج ببرد. اگر سیاست‌های اتخاذ شده واقعی نباشند، در معرض تغییرات حکومتی قرار می‌گیرند. قوای سیاسی جدید به معنای سیاست‌های جدید است. به همین دلیل ساختار سن باید جهت‌گیری سیاستی را بررسی کند، تا ظرفیت تشخیص قابلیت‌های ارزشمند را فراهم آورد» (Alkire, 2002: 11). به همین دلیل است که گاسپر معتقد است که اتخاذ رویکرد انتزاعی و مستقل از اجتماع و عالم سیاست، قابلیت‌ها را به یک ابزار سیاستی غیر قابل اعتماد تبدیل می‌کند (Gasper, 2002: 452). به نظر گاسپر، دلیل این امر آن است که سن نمی‌تواند «به غیر از معاش فیزیکی و آزادی، فهرست مشخصی از ویژگی‌هایی تهیه کند که به آنها نیاز اصلی وجود دارد» (Gasper, 2002: 452).

علاوه بر این الکایر به «اهمیت شناخت اینکه کدام قابلیت‌ها در مسائل مربوط به توسعه باید در اولویت قرار گیرد» اشاره می‌کند (Alkire, 2002: 12). به عنوان مثال در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی درباره کاهش فقر از طریق بهبود قابلیت‌های انسانی، حیاتی است. معنای این سخن آن است که این ساختار به‌ویژه با در نظر گرفتن تصمیم‌های سیاسی حول توسعه و رشد اقتصادی، باید مورد تقویت قرار گرفته و کاربردی شود.

بدون داشتن فهرستی از اولویت‌ها، تعیین اینکه کدام قابلیت، بیشترین اهمیت را دارد و کدام از اهمیت کمتری برخوردار است، بسیار دشواری است. برای مثال یک دولت چگونه می‌تواند مسئله مخالفت با استقرار نیروگاه برق را در منطقه‌ای که اقلیت فرهنگی خاصی در آنجا پیشرفت کرده است، سامان‌دهی کند. رهیافت اخلاقی به این مسئله چیست؟ به نظر می‌رسد بدون دانستن اینکه کدام قابلیت‌ها بیشترین اهمیت را برای مردم دارد، نمی‌توان زیربنایی عملی برای تصمیم‌های عاقلانه سیاسی که هم‌زمان عملی و اخلاقی باشند، اتخاذ کرد. بنابراین تداوم برخی از تصمیم‌های سیاسی را که برای رفاه

انسان مخرب نیستند، تنها زمانی می‌توان مورد قضاوت قرار داد که بدانیم با این تصمیم‌های سیاسی از کدام قابلیت‌ها باید حفاظت کنیم. به عنوان مثال فراهم آوردن نیازهای توسعه در حوزه‌هایی چون سلامت، آب یا سواد به گفت‌وگوهای بحث‌برانگیز فرهنگی نیاز ندارد، زیرا مردم صرف‌نظر از عقاید و باورهای خویش، باید در این امور از سوی دولت، خدماتی را دریافت کنند.

لازم به ذکر است که سن در پاسخ به این انتقادهای از ارائه فهرست جهان‌شمول قابلیت‌ها استنکاف می‌ورزد و همین مسئله تاحدودی از انتزاعی بودن و پیشاسیاسی بودن این رویکرد خواهد کاست. این استنکاف ورزیدن به معنای عدم قبول ارائه فهرست قابلیت‌ها نیست، بلکه وی اعتقاد دارد که بیشتر از آنکه فلاسفه یا اندیشمندان علوم اجتماعی باید چنین فهرستی را تدوین کنند، می‌باید مردمی که موضوع توسعه هستند، آن را در یک فرایند شور دموکراتیک تهیه کنند (Sen, 2005: 159-160). هر چند وی چند قابلیت اساسی و مطلوب را مثال می‌زند و برای ترسیم توسعه مطلوب، ضروری می‌داند، اما از تهیه یک فهرست کامل و جهان‌شمول اجتناب می‌ورزد. وی برای این امر دلیل خود را دارد:

«مسئله، تهیه فهرستی از قابلیت‌ها نیست، بلکه آنچه اهمیت دارد، اصرار بر فهرستی از پیش مشخص‌شده از قابلیت‌هاست که توسط نظریه‌پردازان و بدون کمترین استدلال عمومی و یا بحث و گفت‌وگوی اجتماعی انتخاب می‌شود. چنین فهرست لایتغیری که تنها از نظریه‌ها حاصل آمده است، به منزله انکار مشارکت ثمربخش عمومی جهت انتخاب قابلیت‌ها و نیز دلیل این انتخاب است» (Sen, 2005: 158).

سن در این نقل قول به درستی بر اهمیت ارزش‌های اجتماعی برای مشارکت در امر توسعه مبتنی بر دموکراسی گفت‌وگویی تأکید می‌کند. با توجه به این نکات می‌توان استدلال کرد که سن با ارائه فهرست قابلیت‌ها مشکلی ندارد. مشکل بر سر سازوکار تدوین چنین فهرستی است. بدیهی است که فهرست برآمده از یک جامعه مبتنی بر فرایند دموکراتیک گفت‌وگومحور بر فهرستی از پیش تهیه‌شده ارجحیت دارد. بر این اساس می‌توان گفت که مدل سن برای رهایی از انتزاعی بودن و پیشاسیاسی بودن

رویکرد قابلیت ابتدا این رویکرد بر گفت‌وگوهای دموکراتیک شهروندان است؛ مسئله‌ای که امکان ارائه نظریه شهروندی را مهیا می‌کند.

ب) فردگرایی روش‌شناختی

نقد دوم، یکی از نقدهای جدی است که فلاسفه و جامعه‌شناسان به‌ویژه اندیشمندانی با تفکرات جماعت‌گرایانه به رهیافت قابلیت وارد می‌کنند. گزاره اصلی این نقد، این است که رهیافت و رویکرد قابلیت بسیار فردگرایانه است. این بدین معناست که وجوه اجتماعی تا جایی اهمیت دارد که فقط و فقط در خدمت منافع افراد باشد. عمده این نقد، تأکید بر ارتباط افراد با یکدیگر در بستر اجتماع دارد و بر این نکته تأکید می‌کند که افراد را باید به شکل موجوداتی ارتباطی مطالعه کرد، نه به شکل اتم‌های جدا از هم. این نقد را می‌توان به خوبی در مقاله دولینین و استوارت مشاهده کرد. آنها استدلال می‌کنند که «ساختارهای زندگی کردن با یکدیگر» (و نه فقط وجود قابلیت‌ها) باید فضایی برای ارزیابی کیفیت زندگی و نیز فضایی که می‌تواند تحت تأثیر سیاست‌های توسعه قرار گیرد، ایجاد کند (Stewart & Deneulin, 2002: 66-68).^(۱)

در درجهٔ دوم، یوان سیمرسی بر این واقعیت تأکید می‌کند که ما در یک محیط فرهنگی، اجتماعی و مذهبی واقع شدیم و این امر نه تنها هر نوع «عاملیت مستقل و آزاد» را که می‌توان به آن دست یافت، به میزان قابل توجهی تحت تأثیر قرار می‌دهد، بلکه مانع چنین عاملیتی نیز می‌شود. در پاسخ، وی بر این حقیقت تأکید می‌کند که بسیاری از فرهنگ‌ها درباره مسئلهٔ هم‌زیستی انسانی، رویکردی «رابطه‌ای» اتخاذ می‌کنند. این رویکرد به همراه مفهوم «خودهای متعدد»^۱، نشان می‌دهد که برخی افراد درباره صورت جمع «ما» در مقابل صورت مفرد «من» چگونه می‌اندیشند. وی همچنین نشان می‌دهد که این رویکرد رابطه‌ای، در عمل در تمامی قابلیت‌های اصلی نفوذ کرده است (Uyan-Semerci, 2007: 206-215).

همچنین نلسون در مقاله خود نتیجه می‌گیرد که در رویکرد قابلیت، عاملیت (اگر وجود داشته باشد) و باز توزیع قابلیت‌ها، فاقد سازگاری متقابل هستند (Nelson, 2008: 115).

1. crowded selves

ج) نارسایی مفهوم انسان و فرد

سومین نقدی که بر این رویکرد وارد است و به نوعی می‌توان گفت که ریشه و بنیاد دو نقد قبلی را نیز شامل می‌شود، این است که سن در تعریف از توسعه نتوانست تصویر کاملی از شخص «انسانی» ارائه دهد. این ادعا می‌تواند به توجه اندک سن به مفهوم شخص بودن^۱ مرتبط باشد. به اعتقاد گاسپر، آنچه در مرکز نظریه سن قرار دارد، فرد انتخاب‌گر و معقول است، اما مشخصه دیگری برای انسان بودن ذکر نشده است. «از آثار وی عمدتاً اینگونه برداشت می‌شود که مردم بیشتر انتخاب‌کننده هستند تا کنشگر^۲. افزون بر این سن تنها اشاره‌ای کوتاه و گذرا به چگونگی شکل‌گیری آنها دارد» (Gasper, 2002: 451).

گاسپر توضیح می‌دهد که سن مفهوم شخص به عنوان «موجود زنده» را کامل توضیح نمی‌دهد؛ شخصی که زندگی وی به لحاظ وجودی^۳ حائز اهمیت است. به اعتقاد گاسپر، «جریان اصلی علم اقتصاد بر مبنای نظریه صریح و یا دلیل روشنی از وجود^۴ بنا نهاده نشده است» (Gasper, 2002: 444) و به همین دلیل نتیجه می‌گیرد که سن از اقتصادگرایی راهی به بیرون نیافته است.

در این راستا زیمرمن^۵ معتقد است که سن تلاش کرده است تا افکارش را از انسان اقتصادی^۶ (که همچنان نگاه غالب در تئوری‌های مرتبط با وجود انسانی در اقتصاد است) فاصله دهد، اما در گذر از «فرد» عاقل و مستقل به «شخص» چندان موفق نبوده است. زیمرمن که از منظر کاربردی^۷ مسئله را بررسی می‌کند، معتقد است که سن درک «موقعیتی»^۸ از مفهوم کنشگر انسانی داشته است که به معنای بررسی اشخاص به عنوان افراد واحد در یک محیط مستقل و ثابت است. با این حال در تصویر ارائه‌شده، جای مفهوم عمل و به دنبال آن هر گونه تعامل خالی است (Zimmermann, 2006: 474).

1. personhood
2. actor
3. existential
4. being
5. Zimmermann
6. homo economicus
7. pragmatic
8. positional

چارلز گور نیز بر این باور است که دغدغه ذهنی سن، رفاه فرد است. وی می‌گوید که برای سن، آزادی فرد و انتخاب‌های زندگی در درجه اول اهمیت قرار دارد، درحالی‌که ارزش‌های بین فردی، خانوادگی و اجتماع، درجه دوم و ابزاری هستند. گور بیان می‌کند که برای سن، «خوبی یا بدی قراردادهای اجتماعی بر این مبنا ارزیابی می‌شود که چه چیز برای رفاه و آزادی فرد خوب یا بد است و سپس به منافع آن افراد تقلیل می‌یابد» (Gore, 1997: 242)؛ یعنی رهیافت قابلیت، اخلاق یا «ارزش قراردادهای اجتماعی را منحصرأ بر مبنای دارایی‌های افراد» اندازه‌گیری می‌کند (Gore, 1997: 242).

منتقدان این رهیافت اعتقاد دارند که رهیافت قابلیت، «افرادی را که به اهمیت ارزش‌های فرهنگی، نهادها، وابستگی‌های اجتماعی و دیگر عوامل در توسعه زندگی واقعی واقف هستند، سردرگم می‌کند» (Wells, 2006: 7). این منتقدان بر این نظرند که به استثنای آزادی، سن نتوانست به دیگر جنبه‌های مهم زندگی انسان توجه کافی نشان دهد. به عنوان مثال برای سن، عضویت اجتماعی، وابستگی‌های فرهنگی و اجتماعی در زندگی انسان حیاتی نیستند، بلکه حکم ابزار را دارند (Gasper, 2002: 452).

به عقیده گاسپر، مردم تنها انتخاب‌گر نیستند، بلکه در بافت بزرگ‌تر، کنشگر هم هستند؛ زیرا روش زندگی یک فرد به امری بیش از مجموعه انتخاب‌های فردی او معطوف است. همچنین شخص بودن و هویت داشتن، پایه‌ها و زمینه‌های اجتماعی دارد (Gasper, 2002: 451). علاوه بر این «انگیزه، اصول اخلاقی، تخیل و خودتصویرگری^۱ نیز برای شخص حائز اهمیت است و به وی انگیزه می‌دهد تا زندگی را ارزشمند بداند» (Gasper, 2004: 184). مبتنی بر این برداشت از انسان است که گاسپر نتیجه می‌گیرد «تعریفی که سن از «انسان» به دست می‌دهد، اساساً بر برداشتی بسیار انتزاعی از انسان استوار است؛ برداشتی که فاقد بُعد وجودی و اجتماعی ملموس است» (Gasper, 2002: 452). به دلیل همین برداشت انتزاعی از انسان، توسعه مد نظر سن را می‌توان توسعه اقتصادی انسانی‌تر تلقی کرد و نه توسعه برای انسان‌ها.

گیری^۲ نیز چنین نقدی را به سن وارد می‌داند. به نظر گیری، «مفهوم سن از فرد

1. self-image

2. Giri

فاقد یک مفهوم خلاق، منتقدانه و قابل تغییر از خود است و مفهوم قابلیت وی متضمن تلاش و جست‌وجو برای بودن، شدن، رشد دادن (کمال) و ادراک خود از جانب کنشگرها نیست» (Giri, 2000: 1004). مفهوم توسعه‌نیافته سن از شخص، محدود به «وجودی» است که به شدت در تلاش است تا در چارچوب دنیای اقتصادی شده، به رفاه دست یابد؛ اما گیری می‌گوید این «وجود» فاقد دیدگاهی انتقادی نسبت به شرایط خویش در زندگی است» (Giri, 2000: 1016). به اعتقاد گیری، این تلاش‌های هستی‌شناسانه را تنها می‌توان با ایجاد نهادهای مناسب برای خودیادگیری، یادگیری متقابل، گفت‌وگو و شکل‌گیری گفت‌وگوی همگانی از اراده^۱ تسهیل نمود (Giri, 2000: 1015).

مفهوم شهروندی عاملیتی، راهی برای برون‌رفت از مبانی نارسای انسان‌شناسی

سن در جواب به انتقادهای مطرح‌شده می‌گوید: در واقع برخی از منتقدان رهیافت قابلیت در تمرکز بر این رهیافت، ردپای ناگوار چیزی را می‌بینند که به فردگرایی روش‌شناختی معروف است که اصطلاحی ستایش‌آمیز نیست. به نظر وی، شناخت رهیافت قابلیت به مثابه فردگرایی روش‌شناختی یک اشتباه بزرگ است (سن، ۱۳۹۲ الف: ۲۷۲).

سن برای اثبات این گفته خود، چند دلیل می‌آورد. اول اینکه هر چند برخی مکاتب وجود داشته‌اند که مبتنی بر افکار، انتخاب و اقدام فردی مستقل از جامعه بوده‌اند، رهیافت قابلیت نه تنها اینگونه جدایی را در نظر ندارد، بلکه دغدغه آن نسبت به توانایی مردم به آن شکل که مطلوب می‌دانند، مطابق است با نفوذ جامعه هم از لحاظ آنچه در جامعه ارزشمند است و هم آن چیزی که بر عمل کردن به ارزش‌های ایشان اثر می‌گذارد (سن، ۱۳۹۲ الف: ۲۷۳).

بنابراین دشوار است تا بتوان به نحو قانع‌کننده تصور کرد که افراد در یک جامعه بدون تأثیر پذیرفتن به شکل‌های مختلف از ماهیت و دنیای اطراف خود قادر باشند به تفکر، انتخاب و اقدام بپردازند. وی به نقل از ارسطو اعتقاد دارد که افراد بشر تمایل طبیعی به کنش متقابل مدنی با یکدیگر دارند (سن، ۱۳۹۴: ۴۶) و بدین نحو بر ارتباطی و اجتماعی بودن انسان صحنه می‌گذارد. سن هر چند اعتقاد دارد که قابلیت‌ها در وهله اول

1. public discursive formation of the will

متعلق به افراد هستند تا گروه‌ها و جمع‌ها، بیان می‌کند که انتخاب و عمل فرد بدون توجه به جامعه و محیط معنا ندارد. در واقع وقتی کسی به امری می‌اندیشد، آن را برمی‌گزیند و عمل می‌کند، او عامل این کنش‌هاست. اما درک چرایی و چگونگی این کنش‌ها بدون توجه به فهم مناسبات اجتماعی فرد، ناکافی است (سن، ۱۳۹۲ الف: ۲۷۳).^(۳) سن ادعا می‌کند که کل نظریه «ناظر بی‌طرف» در اندیشه عدالت بر ارتباط جامعه و مردم دور و نزدیک با تمرین ارزش‌گذاری مردم ارتباط دارد و یا کاربردهای رهیافت قابلیت در کتاب توسعه به مثابه آزادی هرگونه فرضی مبنی بر جدا شدن فرد از جامعه اطراف او را به کلی رد می‌کند (همان).

دلیل دوم سن مبنی بر تعلق فرد به گروه‌ها و اجتماعات گوناگون و متنوع است که اگر او را صرفاً عضوی از گروه‌های خاص در نظر بگیریم، به نحوی نابخشودنی آزادی او را برای تنظیم نگرش دقیق به خود انکار کرده‌ایم (همان: ۲۷۴). این بحث در واقع مبنای تدوین کتاب دیگر سن با عنوان «هویت و خشونت توهم تقدیر» شد.

با این استدلال سن باید گفت که رویکرد قابلیت، افراد را موجوداتی متمایز نمی‌داند که قادر باشند فارغ از خاستگاه ژنتیکی، فیزیکی، روان‌شناختی، تحصیلی و محیط فرهنگی - اجتماعی و نیز تأثیرات این عوامل، خویشتن خود را در خلأ خلق کنند. در مقابل، رویکرد قابلیت بر این باور است که افراد عمیقاً تحت تأثیر این فضاهای متفاوت وجودی هستند و کاملاً از ضرورت تهیه تنوعی از ابزارآلات ویژه و فضاهایی برای خلق یک خود بالغ، آگاه است. این امر، خود را در پیشنهاد توزیع قابلیت‌های اصلی انسان نشان می‌دهد که فضا و نیز مواد لازم برای شکل دادن به خودهای بالغ مورد نظر را فراهم می‌آورد. در نتیجه رویکرد قابلیت تنها تأکید می‌کند که شکل‌گیری کامل عاملیت افراد بالغ، با کمک‌های ویژه‌ای که از رهگذر تأمین قابلیت‌های اصلی انسان حاصل می‌شود، امکان‌پذیر خواهد شد.

هر چند رهیافت قابلیت از لحاظ نظری، فرد را در جامعه و در ارتباط با دیگران می‌بیند، به نظر می‌رسد که اتهام فردگرایی مفرط، آن‌هم از نوع روش‌شناختی و هستی‌شناختی، دور از انصاف علمی باشد. این مسئله زمانی سخت‌تر می‌شود که خود سن بر اجتماعی بودن انسان و روابط اجتماعی انسان تأکید می‌کند (همان: ۲۷۲-۲۷۶)؛

مانند تحلیل وی از خانواده به مثابه مکانی برای تعاملاتی جمعی. شاید بند بعدی تاحدودی بیانگر این دغدغه باشد:

«رهیافت قابلیت که برای این مطالعه مورد استفاده قرار می‌گیرد، بسیار به فرصت‌هایی که افراد برای بهبود کیفیت زندگی خودشان به دست می‌آورند، وابسته است. این رهیافت به‌ویژه یک رویکرد انسان‌محور است که عاملیت انسان (به جای عاملیت نهادها، سازمان‌های بازار و دولت) در مرکزیت قرار می‌گیرد. نقش حیاتی و اساسی فرصت‌های اجتماعی، بسط قلمرو عاملیت و آزادی انسان است که این دو هم به‌خودی‌خود هدف هستند و هم ابزاری هستند برای گسترش آزادی‌ها. واژه اجتماع در عبارت «فرصت‌های اجتماعی»، تنها یک اشاره مفیدی برای دیدن افراد و فرصت‌های آنها در محیط بسته نیست. گزینه‌های انتخابی افراد عمیقاً به روابط با دیگران و آنچه دولت و نهادها انجام می‌دهند، وابسته است. ما باید به فرصت‌هایی که به وسیله محیط‌های اجتماعی و سیاست‌های عمومی ساخته می‌شود و تأثیر عمیقی بر جای می‌گذارد، به طور ویژه توجه کنیم» (Dre`ze & sen, 2002: 6).

روبینز نیز با تقسیم فردگرایی به سه نوع فردگرایی روش‌شناختی، فردگرایی هستی‌شناسانه و فردگرایی اخلاقی اعتقاد دارد که جنس فردگرایی سن از نوع اخلاقی است (Robeyns, 2000: 16) و نتیجه می‌گیرد که «تعهد به فردگرایی اخلاقی با روابط میان مردم، ارتباطات اجتماعی آنها و نیز جای‌گیری اجتماعی آنها ناسازگار نیست» (Robeyns, 2000: 17).

با این بذل توجهی که سن به ساختارها و محیط‌های اجتماعی دارد، نمی‌توان گفت که رهیافت قابلیت مبتنی بر نوعی فردگرایی روش‌شناختی است، هرچند فردگرایی اخلاقی را شامل می‌شود. مارتا نوسبام با ارائه اصل هر «انسان به‌مثابه هدف»

(Nussbaum, 2003: 35)، این مشی را در رهیافت قابلیت به خوبی تبیین می‌کند:

«تلاش می‌کنیم تا آزادی‌های و فرصت‌ها برای تک‌تک انسان‌ها حفظ

شود و به هر یک از آنها به عنوان هدف و نه به عنوان عامل یا ابزاری برای

تحقق اهداف دیگران احترام می‌گذاریم. ما نیاز داریم به توجه به این نکته که نوعی تمرکز بر فردیت فرد وجود دارد؛ فردی که به هیچ موقعیت متفاوتی خاص برای عشق‌ورزی و مراقبت بدون تعصب نیاز ندارد. این اصل از این مسئله طبیعی ناشی می‌شود که هر فرد تنها یک‌بار حق حیات و زندگی دارد و نه بیشتر از آن... پس باید نتیجه بگیریم که نمی‌توان به کل جامعه انسانی یا میانگین آنها توجه کرد، بلکه باید به عملکرد تک‌تک آنها توجه کرد» (Nussbaum, 2003: 55-56).

می‌توان در نهایت اینگونه نتیجه گرفت که رهیافت قابلیت درصدد یک فردگرایی اخلاقی است، تا هر انسانی بتواند امکان خودشکوفایی در یک چارچوب آزادی‌خواهانه را کسب کند. شخص و موجودات انسانی به عنوان فرد، هدف اولیه وابستگی اخلاقی است. این رویکرد به تنوع انسانی، روابط اجتماعی پیچیده، حس متقابل بین مردم، دل‌بستگی به برابری و درکی که افراد می‌توانند دلیلی منطقی برای خود و دیگران باشند، قائل است (Melanie & Unterhalter, 2007: 2-3). هر چند به همان دلیلی که نوسبام گفت، فرد یک‌بار فقط حق حیات و زندگی دارد و به همین دلیل باید هدف توسعه، فرد باشد. اما این مسئله به معنای بی‌توجهی به ساختارهای اجتماعی و اینکه آن فرد دارای یک زندگی اجتماعی و تعاملی است، نیست.

هر چند پاسخ‌های سن برای نقدهای فردگرایی روش‌شناختی و تاحدودی پیشاسیاسی - اجتماعی بودن این رهیافت می‌تواند قانع‌کننده باشد، نقد نارسایی مفهوم انسان همچنان پابرجاست. برای اثبات آنچه ما را «کاملاً انسان» می‌کند، یک تعریف دقیق‌تر و وجودی‌تر (برای مثال چه چیز به عنوان انسان به وی شأن و مقام می‌دهد) می‌تواند تصویر کلی‌تری از توسعه به دست دهد. بر این اساس ضروری است مشخص شود چگونه و چرا برخی کارکردها و قابلیت‌ها، از انسان آن شخصی می‌سازد که هست یا دوست دارد باشد. انجام این عمل، به درک از خود انسان می‌انجامد. مفهوم شهروندی به عنوان مهم‌ترینشان، انسان در عصر مدرن که هم متوجه ساحات فردی شخص است و توجه ویژه‌ای به کنش‌ها و روابط فرد در عرصه عمومی و تعاملات اجتماعی دارد، می‌تواند مبنایی مناسبی برای حل چنین منازعه باشد.

شهروندی، نحوه خاصی از نسبت انسان با اجتماع و تأیید نوعی هویت انسانی است. در اندیشه کلاسیک یونان، سعادت، کمال انسانی و شهروندی، سه مقوله همبسته بودند. نزد کلاسیک‌ها، هویت شهروندی با هویت انسانی یکی بود. مدرن‌ها، هویت انسانی را در فردیت تعریف کردند و انسان را طبعاً غیر اجتماعی شمردند. بنابراین امور شهر یا امور مدنی، همان امور عمومی (مربوط به همگان یعنی شهروندان) است (منوچهری، ۱۳۹۵: ۲۹۱). مفهوم شهروندی، از آن منظر که حاکی از رابطه متقابل میان فرد و اجتماع است، پیوندی اساسی بین فرد و جامعه را نمایان می‌سازد. آنگاه که فرد در قالب شهروند مورد تعریف قرار می‌گیرد، می‌توان مؤلفه‌های اجتماعی را از ذیل آن اخذ و به آن نسبت داد و در عین حال ساحات وجودی و شخصی وی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد.

بر این اساس در زیربنای مفهوم شهروندی، برداشتی عمیق و فلسفی از انسان نهفته است که اگر در اندیشه سن گذار از فرد به شهروند رخ دهد، هم محوریت فرد به مثابه هدف حفظ خواهد شد و هم امکان رهایی برای رهیافت قابلیت از نارسایی مبانی انسان‌شناسی فراهم می‌شود و هم به ساخت‌های اجتماعی و بسترهای شکل‌دهنده به قابلیت‌ها و کارکردهای افراد توجه خواهد شد. جنس شهروندی که می‌تواند با اندیشه‌های سن ارتباط برقرار کند، شهروندی عاملیتی است. در شهروندی به مثابه عاملیت، بر نوعی از عاملیت انسانی تأکید می‌شود که نه تنها در روابط دیالکتیک با ساختارهای اجتماعی ریشه دارد (عاملیت ساده)، بلکه در روابط اجتماعی نیز جای خود را باز می‌کند (عاملیت شهروندی) (Lister, 1998: 36-37). در این تعریف، «عمل کردن به عنوان شهروند در وهله نخست، مستلزم احساس عاملیت یا اعتقاد به این گزاره است که فرد می‌تواند اقدام کند. عمل کردن به عنوان شهروند، به نوبه خود این احساس عاملیت را تقویت می‌کند» (Lister, 1998: 38).

در این تفکر، اقدامات و انتخاب‌های افراد، فرایندی برای رشد خود فراهم می‌آورد که به ارضای نیازها و برنامه‌های شخصی معطوف است. به اعتقاد لیستر، «عاملیت انسانی جای‌سازی شده در روابط اجتماعی» با آگاهی مرتبط است: «عمل کردن به عنوان شهروند در وهله نخست، مستلزم احساس عاملیت یا اعتقاد به این گزاره است که فرد می‌تواند اقدام کند. عمل کردن به عنوان شهروند، به نوبه خود این احساس عاملیت را تقویت می‌کند.

بنابراین عاملیت تنها به معنای ظرفیت انتخاب و اقدام نیست، بلکه به معنای آگاهی به ظرفیت است که در شکل دادن به احساس هویت شخصی افراد، نقشی اساسی دارد» (Lister, 1998: 38).

تعریف شهروندی به مثابه عاملیت، به هویت شخصی افراد به عنوان شهروند، نقشی اساسی می‌دهد و بر اندیشه و عمل برآمده از این مفهوم تأکید می‌ورزد. این امر، بیش از آنکه ماهیت رابطه‌ای عاملیت را نشان دهد، ضرورت فرایندهای بازساخت و آگاه کردن شهروندان و نهادهای دولتی و عمومی سرویس‌دهنده به شهروندان را روشن می‌کند؛ زیرا قدرت تعریف کردن فعالیت و وضعیت شهروندان، به خود شهروندان محدود نمی‌شود، بلکه به نهادهایی که شهروندان با آنها کار می‌کنند نیز مرتبط است. در این تعریف شهروندان، فعالیت‌های خود را تمرین شهروندی و یا نمودی از عاملیت خود یا حق خویش برای مشارکت در راستای تغییر تلقی می‌کنند.

تأکید بر عاملیت به مثابه عضوی از جامعه که کنش‌های سیاسی و اجتماعی از اصول اصلی زندگی اوست (تعریف مراد سن از عاملیت)، می‌تواند با مفهوم شهروندی به مثابه عاملیت این‌همانی داشته باشد. واژه «عاملیت»^۱ مانند واژه «قابلیت» در اندیشه سن بسیار پرکاربرد و در عین حال معانی زیادی بر آن مترتب است. سن تعریف خود از عاملیت را اینگونه بیان می‌کند:

«باید مراد از واژه «عاملیت» را روشن کنیم. اصطلاح «عامل» در اقتصاد و نظریه بازی‌ها، گاه به معنای فردی است که از جانب فرد دیگری عملی را انجام می‌دهد (و شاید از اصولی پیروی می‌کند) و دستاوردهای وی در سبب اهداف فرد دیگری (یا اصول مشخصی) ارزیابی می‌شود. من واژه «عامل» را در این معنا به کار نبرده‌ام، بلکه به معنای قدیمی‌تر - «والا تر» - از این واژه چشم دارم که تداعی‌کننده فردی است که خود عمل می‌کند، تغییر را موجب می‌شود و دستاوردهای وی با توجه به ارزش‌ها و اهداف خود وی ارزیابی قرار می‌شود، فارغ از اینکه بتوانیم این دستاوردها را با معیارهای بیرونی نیز مورد سنجش قرار دهیم یا خیر (sen, 1999: 18-19).

1. agency

مفهوم عاملیتی را که وی ارائه می‌دهد، می‌توان اینگونه بیان کرد: یک فرد با در نظر گرفتن رابطه‌ی وی با عمل X، تنها زمانی به عنوان عامل در نظر گرفته می‌شود که: ۱- خود به تنهایی (بدون آنکه تحت فشار کسی یا چیزی قرار داشته باشد) تصمیم بگیرد که عمل X را انجام دهد. ۲- برای تصمیم خود دلایلی داشته باشد، مانند پیگیری اهداف. ۳- عمل X را خود انجام دهد و یا در انجام آن نقش داشته باشد. ۴- بنابراین از این طریق، تغییری در جهان ایجاد کند (و یا در ایجاد این تغییر سهیم باشد) (Crocker & Robeyns, 2009: 83).

البته باید پذیرفت که این تعریف از عاملیت، نقش فرد مستقل از اجتماع و بافتار کنشگری را بسیار برجسته می‌کند (این تعریف را می‌توان تعریف ایده‌آلیستی سن از عاملیت گرفت که در ادامه سیر تطوری خود تاحدودی واقع‌گرایانه با آن برخورد می‌کند). مفاهیم نهفته در عاملیت مورد نظر سن شامل فرد کننده، هدفمند، اثرگذار و از همه مهم‌تر آزاد است. بدین ترتیب در اندیشه سن، عاملیت کامل، «عاملیت مدلل^۱» است. تصمیم‌گیری به‌هیچ‌روی نباید بدون دلیل و یا بر اساس میل ناگهانی یا تصورات صورت گیرد؛ بلکه باید بر مبنای دلایل و یا برای دستیابی به هدفی انجام شود، صرف‌نظر از آنکه این هدف به خود فرد و یا دیگران معطوف است» (sen, 1992: 56).

آنچه عامل انجام می‌دهد، چیزی بیشتر از قصد کردن و یا تصمیم‌گیری است. با این حال وی آزادانه - به‌تنهایی و یا با دیگران - عملی را انجام داده و یا آن را ترک می‌کند. نمونه‌ی ایده‌آل سن از عاملیت به خوبی با مفهوم آزادی مثبت^۲ آیزایا برلین^۳ تطابق دارد (Berlin, 1969: 131). بدین ترتیب عاملیت یک فرد در تقابل با مواردی است که فرد در مواجهه با اعمال و اقدامات دیگران، منفعل بوده و یا صرفاً نقش معبری را دارد که دیگران از طریق آن، اراده‌ی خویش را اعمال کرده، یا عوامل غیر شخصی اعمال تأثیر می‌کنند. سن ابتدا با مطرح نمودن تمایز اولیه بین رفاه و عاملیت و به دنبال آن با برشمردن دو نوع دستاورد یا موفقیت عاملیت، تا اندازه‌ای تعریفی هنجاری از عاملیت ارائه می‌دهد. این دو گونه موفقیت عاملیت شامل «موفقیت عاملیت تحقق‌یافته»^۴ که ناظر بر مفهوم

1. reasoned agency
2. positive freedom
3. Isaiah Berlin
4. realized agency success

کلی تری از عاملیت است و «موفقیت عاملیت ابزاری»^۱ است که بر مفهومی خاص و «مشارکتی» از عاملیت دلالت می‌کند (سن، ۱۳۷۹: ۸۶). موفقیت عاملیت تحقق‌یافته، زمانی رخ می‌دهد که اهداف فرد، صرف‌نظر از نقش وی در تحقق این اهداف محقق می‌شوند. در مقابل، موفقیت عاملیت ابزاری زمانی رخ می‌دهد که فرد در تحقق اهداف خویش، نقش دارد (Crocker, 2008: 154). این مسئله نشان می‌دهد که برای سن نقش، کنشگری و فعالیت فرد در پیگیری اهداف اهمیت دارد و به همین دلیل، دست به دوگانه‌سازی موفقیت‌های عاملیت می‌زند. «در «موفقیت عاملیت تحقق‌یافته»، اهداف - اعم از آنکه این اهداف به خود و یا دیگران معطوف باشد - تحقق می‌یابند، اما فرد یا چیز دیگری، علت و یا اهرم تحقق این اهداف است. تنها در «موفقیت عاملیت ابزاری» است که مستلزم آن است تا فرد با تلاش خود، تحقق امور را موجب شود و یا در یک فعالیت جمعی «نقش فعال» داشته باشد» (سن، ۱۳۷۹: ۸۸).

پس از سال ۱۹۹۳، سن تعریف اولیه خود از عاملیت را که صورت تجربی دارد و انگیزه‌های انسانی مبنی بر احترام به خود و دیگران را در برمی‌گیرد، با تعریفی کاملاً متفاوت که صورت هنجاری به خود می‌گیرد، تکمیل می‌کند. در این تعریف هنجاری، عاملیت انسان امری است که بنا به دلایلی باید مورد توجه قرار گیرد. کراکر اعتقاد دارد که این تغییر مفهوم عاملیت در اندیشه سن یعنی عبور از عاملیت تحقق‌یافته صرف و تأکید بر عاملیت ابزاری، چرخش دموکراتیک سن را نشان می‌دهد و بر مشارکت مستقیم و نیز غیر مستقیم شهروندی در حکمرانی دموکراتیک تأکید دارد و به دنبال راه‌هایی است تا فاصله بین این دو را از بین ببرد (Crocker, 2008: 158). کراکر این مفهوم را از این تأکید سن برداشت می‌کند:

«این امر به‌ویژه با نقش عاملیت افراد به عنوان عضوی از جامعه و

فردی سهیم در اقتصاد و اقدامات سیاسی و اجتماعی مرتبط است (این

اقدامات می‌تواند شامل مشارکت در تجارت و یا فعالیت‌های فردی و

جمعی - مستقیم و غیر مستقیم - در عرصه سیاست و یا دیگر زمینه‌ها

باشد)» (sen, 1999: 18-19).

هر چند در ابتدای تعریف عاملیت آنچه اهمیت داشت، تحقق خواست عامل بوده است، چه با اعمال اراده خودش و چه با اعمال اراده دیگران، در یک سیر تطوری سن سعی می‌کند نقش کنشگری و اراده عامل را (به عنوان عضوی از جامعه که مفهوم شهروندی را تداعی می‌کند) در فرایند توسعه برجسته‌تر کند. پس از این سن معنای عام عاملیت را به حال خود رها کرده، یا حداقل از اهمیت آن می‌کاهد، از بحث از عاملیت غیر مشارکتی پرهیز می‌کند و صرفاً بر آنچه در کتاب آزادی و برابری «موفقیت عاملیت ابزاری» نامیده است، تأکید می‌ورزد.

با این تعریف عاملیت می‌توان به اصرار سن به مشارکت عمومی برای تغییر اجتماعی پی برد؛ مشارکتی که مشتمل بر علاقه وافر وی به «نقش انسان‌ها - به تنهایی و با همکاری دیگران - در اداره زندگی خود و استفاده و توسعه دادن به آزادی‌هایشان است» (Dreze & Sen, 2002: 33). این امر با پیشنهاد توزیع قابلیت‌های اصلی انسان روشن می‌شود که رویکرد قابلیت سطوح زیادی از انتخاب‌ها و برنامه‌های انسان‌ها را هدف گرفته است. این توانمندسازی با فراهم آوردن موادی برای افراد ممکن می‌شود که افراد از طریق آنها می‌توانند از میان گستره‌ای از قابلیت‌ها و کارکردهای محتمل، مواردی را انتخاب کنند که عاملیت آنها را در دنیا تحت تأثیر قرار می‌دهد (Gore, 1997: 239-243).

نتیجه‌گیری

در این مقاله، سه نقدی که بر مبانی انسان‌شناسی سن وارد شد، مورد بررسی قرار گرفت. دو نقد فردگرایی روش‌شناختی و پیشاسیاسی - اجتماعی بودن را تا حدودی آمارتیا سن پاسخ داده است. سن بر محوریت فرد برای سطح تحلیل در توسعه تأکید دارد و مهم‌ترین دلیل این تأکید را اهمیت حیات و زیست افراد می‌داند. در این اندیشه، هر انسانی فقط یک‌بار حق حیات می‌یابد و به همین دلیل، خود فرد در این دنیا اهمیت بالایی خواهد داشت. اما در نقد مفهوم انسان و نارسایی آن، پاسخی داده نشد. به نظر می‌رسد مفهوم شهروندی به مثابه عاملیت برای خروج از این نوع منازعه کاملاً راه‌گشا باشد؛ مفهومی که در آن هم تعاملات اجتماعی و هم هویت جمعی در نظر گرفته می‌شود و از سویی دیگر می‌تواند سطح واحد تحلیل را همچنان فرد قلمداد کند؛ ولی فردی که دیگر منفرد و تنها نیست، بلکه در ساختارهای درهم‌تنیده اجتماعی اعمال

عاملیت می‌کند.

معنای مراد و نهایی سن از عاملیت بر فردی محاط در ساختارهای اجتماعی-سیاسی و در تعامل با دیگر انسان‌ها دلالت دارد که برای تحقق زندگی بهتر باید دست به کنشگری فعال بزند که این کنشگری وی را به مشارکت در اجتماع وادار می‌کند. از سویی دیگر، مفهوم عاملیت به دستاوردها و آزادی هر فرد گره می‌خورد و گره خوردن همین مفهوم به آزادی از یکسو و اجبار وی به کنشگری فعالانه مشارکت‌آمیز از سویی دیگر منجر به ایجاد مفهوم شهروندی در رهیافت قابلیت می‌شود.

گذار از فرد عامل به «شهروندی عاملیتی» در رهیافت قابلیت، نخست سبب می‌شود که در سطح فردی و فرهنگی، درک درستی از عاملیت و شخص بودن که در تعاملات انسانی ظهور می‌یابد و رشد می‌کند، به وجود آید. افزون بر این این گذار اجازه می‌دهد که ماهیت پیچیده محیط‌های اجتماعی بهتر درک شوند. در حالی که به عقیده سن، محیط‌های اجتماعی صرفاً نهادهایی مستقل هستند که آزادی انتخاب انسان‌ها را محدود ساخته، یا گاهی انتخاب را مقدور می‌سازند، مفهوم شهروندی نشان می‌دهد که هر محیطی عمدتاً از طریق تعاملات اجتماعی شکل می‌گیرد. زمانی که شهروندی به جای فرد نشانده شود، با محیط‌هایی عمیقاً سیاسی و اجتماعی روبه‌رو می‌شویم که مرکب از قوانین، سیاست‌ها، فرهنگ‌ها و روابط بین فردی هستند و به همین دلیل درک عمیق‌تر از عاملیت و رفاه افراد به دست خواهد آمد.

پی‌نوشت

۱. این مطلب در «آزادی و برابری» صفحات ۵۹-۶۲ و «توسعه یعنی آزادی» صفحات ۱۹۰-۱۹۲ و ۲۵۵-۲۵۸ به خوبی تبیین شده است.
۲. دلونین، بحث ساختارهای زندگی کردن با هم را در کتابش نیز به صورت مفصل بررسی می‌کند و از آنجا نتیجه می‌گیرد که باید به مسائل ارتباطی و اجتماعی در رویکرد قابلیت نیز توجه بیشتری کرد (Deneulin, 2006: 54-87).
۳. در اینجا سن به تمایز جدی بین قابلیت‌های جمعی و قابلیت‌های اجتماعی (متأثر از جامعه زیسته) قائل می‌شود. وی هر چند نوع اول را می‌پذیرد، اصالت را به فرد می‌دهد، نه به گروه‌ها و همه قابلیت‌ها و کنش‌های مبتنی بر انتخاب‌ها را ناشی از جهان زیست فرد می‌داند.

منابع

- سن، آمارتیا (۱۳۷۹) آزادی و برابری، ترجمه حسن فشارکی، تهران، شیرازه.
- (۱۳۸۷) «توانمندی و رفاه»، ترجمه حمیدرضا فرشیدورد، مجله راهبرد یاس، شماره ۱۳، صص ۱۳۸-۱۶۹.
- (۱۳۹۲ الف) اندیشه عدالت، ترجمه وحید محمودی، تهران، کندوکاو.
- (۱۳۹۲ ب) توسعه یعنی آزادی، ترجمه محمدسعید نوری نائینی، تهران، نی.
- (۱۳۹۴) فرهنگ، هنر و توسعه، ترجمه کاظم فرهادی، تهران، چشمه.
- محمودی، وحید (۱۳۸۵) مفهوم قابلیت در تحلیل‌های اقتصادی، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت، معاونت پژوهش‌های اقتصادی.
- منوچهری، عباس (۱۳۹۵) فراسوی رنج و رؤیا، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام.
- Alkire, S (2002) Valuing Freedoms, Oxford, Oxford University Press.
- Alkire, S. & Deneulin, S (2009) The Human Development and Capability Approach, In S, Deneulin, & L, Shahani, An Introduction to the Human Development and Capability Approach (pp, 22-48) London, Earthscan.
- Berlin, I (1969) Four Essays on Liberty, Oxford, Oxford University Press.
- Crocker, D (2008) Ethics of global development, Agency, capability and deliberative democracy, Cambridge, Cambridge University press.
- Crocker, D & Robeyns (2009) Capability and Agency, In C, morris, Amartya Sen (pp 60-91) Cambridge, Cambridge University Press.
- Deneulin, S (2006) The Capability Approach and the Praxis of Development.
- Dre'ze, J., & sen, a (2002) India, Development and Participation, Oxford, Oxford University Press.
- Gasper, d (2002) Is Sen's Approach an Adequate Basis for Considering Human Development? Review of Political Economy 14 (4), 435-461.
- (2004) The Ethics of Development, Edinburg, Edinburg University Press.
- Giri, A (2000) Rethinking Human Well-being, A Dialogue with Amartya Sen, Journal of International Development 12 (7), 1003-1018.
- Gore, C (1997) Irreducibly Social Goods and the Informational Basis of Sen's Capabilities Approach, Journal of International Development 9 (2), 235-250.
- HDR (1996) human development report, New york, Oxford University press.
- Lister, R (1998) Citizenship, Feminist Perspectives, NYU Press.
- Melanie, W., & Unterhalter, E (2007) Amartya Sen's Capability approach and social justice in education, New York, Palgrave MacMillan press.

- Nelson, E (2008) From Primary Goods to Capabilities, Distributive Justice and the Problem of Neutrality, *Political Theory*, 36 (1), 93-122.
- Nussbaum, M (2003) *Women and Human Development, The Capabilities Approach*, Cambridge, Cambridge University Press.
- (2011) *Creating Capabilities, The Human Development Approach*, Cambridge, MA, Harvard University Press.
- Robeyns, I (2000) An unworkable idea or a promising alternative, *Sen's Capability Approach Re-examined*, Discussion Paper, Center for Economic Studies University of Leuven.
- Sen, a (1980) Equality of What? The Tanner Lecture on Human Values, 197-220.
- (1984) Well-being, Agency and Freedom, *The Dewey Lectures 1984*, *Journal of Philosophy*, 82, 4, 169-221.
- (1985) *Commodities and Capabilities*, Amsterdam, North-Holland.
- (1987) *The Standard of Living*, Cambridge, Cambridge University Press.
- (1988) The Concept Of Development, In H, C, Srinivasan, *Handbook of Development Economics, Volume i* (pp, 10-28) Elsevier Science Publishers.
- (1990) Justice, Means Versus Freedoms, *Philosophy and Public* 19.
- (1992) *Inequality Re-examined*, Oxford, Clarendon Press.
- (1993) Capability and Well-Being, In M, C, Sen, *The Quality of Life* (pp, 30-53) Oxford, Oxford University Press.
- (1999) *Development as Freedom*, Oxford, Oxford University Press.
- (2001) What Is Development About? In G, Meier, & J, Stiglitz, *Frontiers of Development Economics* (pp, 506-514) New York, Oxford University Press.
- (2002) *Rationality and Freedom*, Cambridge, Harvard University Press.
- (2003) development as capability expansion, In S, F, Kumar, *Readings in Human Development. Concepts, Measures and Policies for a Development Paradigm* (pp, 41-58) New Delhi, Oxford University Press.
- (2005) Human Rights and Capabilities, *Journal of Human development*, 151-166.
- Stewart, F., & Deneulin, S (2002) Amartya Sen's Contribution to Development Thinking, *Studies in Comparative International Development*, 37 (2), 61-70.
- Uyan-Semerci, P (2007) A Relational Account of Nussbaum's List of Capabilities, *Journal of Human Development*, 8 (2), 203-221.
- Wells, T (2006) Developing Sen's Capabilities, From Well-Being To Personhood, 1-15.
- Zimmermann, B (2006) Pragmatism and the capability approach, *European journal of social theory*, 467-484.